

بعضی جزئی مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از فوت شیخ
 منظور عطفک پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت - چون
 در طالع عمرجه داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص
 خان سرافراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زادان
 معتمد می باشند - و این کار جز بیک از معتبران نهند) اختصاص
 گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال
 جلوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت - چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ
 دهول پور با خانجهان لودی از پیش آنگان و سبقت جوین سران
 جندون پادشاهی شده و داد شجاعت و دایری داده در غرض
 مصاف زخمی افتاد - و این پردای و نیز دستی او دل نشین
 اعلی حضرت شده بیش از پیش در مدد تربیت او گشته پایه
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار سوار
 کام دل اندرخته مخاطب بدولت خان گردید - در همین سال
 بهراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرینده مامور شد
 چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویر مهابت خان سپه سالار
 با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعیین یافت - که بمالش ساهو
 بهوتساره و تاخت وطنش چهار کونده پودازن - و در سال هشتم
 محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مهابدی چارم (۳) نسخه [ب] از انچه خواه خالی *

خان تاشکندی بصربهداری تتهه رخصت یافت . و در سال نهم
 بایسنقر جعلی را مقید ساخته روانه حضور نمود . آن فتنه اندیش
 یکم از سه سر و پایان بود . که بخیال تباہ خود را بایسنقر (۲)
 جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود . و پس از فرار
 بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سره کشیده باجل طبعی
 درگذشت (شهرت داد . و ببلغ شدافت . نذر محمد خان والی
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق نپیوست و صلح
 برتوج نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضور
 نطلبید اما لغت توامع نمود . از آنجا بسمت بغداد و دم آدره
 شد . پس از دیرس کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تتهه
 آورد . دولتی خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد . و بقتل
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آندوار گذرانید . و در سال
 بیستم بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مباحات اندوخته
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت فندهار دستوری یافت . در آخر
 همین سال بمنصب والی پنجهزاری ذات و سوار چهار بلندنامی
 فروخت . ناگاه روزگار بداندحام بر سر بیمهری آمده اسباب خسران
 و نکال او آماده ساخت *

در ذی الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثانی دارای ایران
 در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است)

بمقامه تغدهار همت گماشتن . قلعه دار هر چند بضبط مداخل
و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط بر می داشتند لیکن
از اسیمه سری^۱ برتبه سرشته تدبیر از دستش رفت که باستحکام
برجهای قلیج خانی پرداخته . چه قلیج خان از دور بینی
و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه
(که از آنجا تورپ و تغذگ بحصار دولتآباد و مندر میروند)
برجها ساخته بود . تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز
تفنگ اندازی نمودند . روزه شاه خود سوار شده تهریض
بر یورش نمود . و قاصد پاس آتش قتال مشتعل ساخته
صعبدا کاره پیش نبرده برگردید . اما جمعی از بیجگری خاک
بیوفائی بر تارک اخلاص بیخته نزد قلعه دار بزبان بیوفائی
برگذازند . که بسبب انعداد طرق^(۲) از کثرت برف درین نزدیکی
امید رسیدن کمک نیست . و از جد و کد قزلباش ظاهر میشود
که بزودی حصار منسخر خواهد گشت . بعد از تسخیر نه ما را
بچنان امان است . و نه فرزندان ما را از اسپری . دولت خان
(که درین وقت بایسته آتش این فتنه بآب تیغ فروری نماند)
از بیجگری و بددلی مضمون *
* پیوسته *
* هر کجا زخم بایستد فرمود *
* گرتو مرهم نمی ندازد سود *

مخاطر نیارنده در جواب بخصیصت و هو عظمت پرداخت - لاجرم اثری نبخشید - و فایده نداد - اما از همه شادی خان اوزبک پیشقدم منہج نمکسرای گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد *

چون درین اثنا قلعه بست از پودل خان گرفته اوزا بخوار می گرفتار ساختند دولت خان همی که نداشت زیاده تر برای داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان نامه (که سجل بدنامی او بود) همراه علی قای خان برادر (ستم خان سپه سالار ایران) که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و هنگ حرمت خون و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را بر رفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود

ا سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همتی اگر برهنمایی توفیق و پیشوائی عزیزم خود با جمعی بران معقل زمین و هوئل متین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای او نمیرسید) اما نزد انصاف گریزان اقامت و استقامت او در آن مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اوزنگ ریپ بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول بهای حصار رسید) مقدر و ممکن نبود - نعم آنچنان از غردلی یاس ناموس (که مردان سردر سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

نداشت - عاز دوام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان (وزگار از نخواهد برداشت) بر خود بکشید)
 نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف
 ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن همدوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمهاری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او
 جای عذر خراهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید
 با خاطر پراکنده گوشهٔ خمول برگزید - تا بقیة حیات مستعار
 با تمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همقوی از حرفه نیمه - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
 شمشیرزن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان
 قلعه‌داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در
 صحامه دو ماه از نامردی و پست فطرتی یای همک نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمع شبها از بیرون حکایمپ بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

اضطراب و اضطراب دارد - و در باب او از نایابیی علف تلف گشته
درین نزدیکی کمک هذمه میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید
مخالف بے نیل مطالب بر می خیزد - مع هذا آن گم کرده راه عقل
و همبست توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت
چندین ساله خود را بر باد داد *

• دانشمند خان •

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
و کمالات همگماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقیده
و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فصاحت نشان (که دارالانقاع
اصحاب آمال و ارباب امانی است) آمده چندی در اردوی
پادشاهی بسربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه
لاهور و از انجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکب خسروی
از کابل بقصد انصراف وطن بندر سورت رفت - از انجا (که طالعش
رو بیداری داشت - و بختش بر سو یاری بود) مراتب دانش
و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنتی
بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را
بدرگاه معلی بفرستند - او بقادرزی سعادت و رهبری اقبال از
سورت احرام هریم جهانبانی بخته نهمذی الحجه سال بیستم و چهارم
بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود •

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی
مکرم ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فاضل پرور دانا نواز
ادرا منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاره صد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
انعام مشارالیه وا گذارند - و پستر بافزایش منصب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیدگی دوم از تغیر
لشکر خان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی در صد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سی و یکم بمنصب سه هزاره هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیدگی مرتقی شد
و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان آباد مندری شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو
مخفوف عواطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزاره دو هزار
سوار پایه دولت برافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
دوای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال نهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جلایه میر بخشیدگی فایز شده بعطای
قلمدان مومع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویة ظفر طراز
عالمگیری بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمه میر بخشیدگی قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم (بیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری
و دهمی حیات سپرد *

(۳)
آن امیر ستوده شیم از کبار فضایی زمانه بود - بنیک نفسی
و نیک اندیشی مشهور - پس از نا حال از نرثیزان بلند مقدار
کسی (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصه روزگار
نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیانکوتی (که بعلم و دانش
از اساتذ باستانی سبقت برد - و به از در هذروستان نشان نداده
و حواشی خرد بسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح)
اشاره رفت - میان هر دو قائل در داد عطف (ایاک نعبد و ایاک
نستمین) گفتگوی طولانی واقع شد - و بزمانی دراز کشید - علامی
سعد ائله خان (که در علم عالم بود) - میزگشت - و آخر هر دو
برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده بر تبت امارت
برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعلم اهل فرهنگ
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود)
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشی *

پسر بهمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهولپور (که خان

مذکور را با عساکر پادشاهی (اتفاق افتاد) داد دلیری و مردانگی داده نقد جان برانشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلذذ اقبال سلطان دازا شکوه ملتزم گشته بجزهر شجاعت و حسن اخلاق پایه قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجدار (بی متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال) که از انتقال سعدالله خان بتیرون شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین صدقرا الخلفه اکبرآباد و دارالخلفه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خانگی سرافرازی یافت - و در نخستین جنگ دازا شکوه باتفاق دوازده سال هاتدا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس از آن (که دازا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را برکنار داری ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و پستر آنری آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخر الامر دازا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگی بر بهت - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطان خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسی و سرگردگی او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری ارسال خلعتی عنایت مستمال گردید - بعد معارفت زایات پادشاهی از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخصی جبهه سالی آستان خلافت گذشت
و بعطائی منصب چهار هزاره سه هزار سوار کامیاب عزت و درایت
شده در جنگ شجاع ببرداری فوج طرح دست زاسک خلد مکن
متعین بود - پس از هزیمت از بسمک بنگاله بهمراهی معظم خان
میر جمله بتعاضب آن آزارگ داشت فرار دستوری یافت - و بعد
از رسول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا قیام
ورزید - و منصبش باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت
و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمک مخصوص آباد
بجانب اکبر فکر همت گماشته بود مشارالیه مامور شد - که
با تاپیدان خود و کمکیان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده
(که بنگاه مخالف است) رفته بدفع از پردازد - تا از هر دو سو
کار بران مهابت ننگ گردد - خان مذکور برادرزاده خود را بنیاد است
در پتنه گذاشته با سایر متعینه زاهی گردید - و پستتر ضمیمه فوج
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت
و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهی داود خان از بنگاله
مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتادیب مفسدان حوالی پتنه
کمر عزیمت بر بست - زمیندار پلاوین (که بمسافتی چهل کوره
جنوب رویه پتنه واقع شده - و از بلده مذکور تا سرحد آن ولایت
پنجست و پنج کوره است - و همواره زمیندار شقاوت آئین آن

سرزمین باستظهار قلاع متین و محبوبک طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزوننی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خود صر میزیمت (درینولا بتازگی علم استبداد بدست جبارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهی در بتسخیر آن آنکا آورد - و نخستین قلاعه (که بهر حد ملک پادشاهی پیوسته - و پیشتر گرمی آن دست تعرض ببرخی محلات سرکار والا دراز مینمود) بصعی فراوان برکشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هر چند ضعیف نالی نمود (که پیشتر متروک شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پکنه معارفت نماید) دادن خان آنرا ناشنیده انگاشته در سال چهارم با لشکره آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پادان از طرفین روزچال قائم گردیده بازار کوشش و آریزش گرمی پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو بآعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پیروزه لطیفی اصرا بر طریقه کفر نمود - دادن خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گرده ضاله را بر داشته بحصار شهر بند درآورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در مرات اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران رخس شجاعان جوانگینخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده بیورش و آریزش

پرداختند . کار بر اهل حصار تنگ شد . زمیندار بوقت شب
 بهگرای فرار گردید . خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بقدر دست
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلاع ریشه فساد گمراهان
 تیره درون چاندسه دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکای خان را
 (که فوجداری پلادون بر وفق یولایغ حضور بار تفویض یافته بود)
 آنجا گذاشته به بقعه مراجعت نمود . و پس ازان بحضور رسیده
 بهمراهی میرزا راجه جیستگه بجهت مالش سیوای بهونمله تعیین
 دکن شد . و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار (چهار هزار سوار
 سه هزار سوار در اسب سه اسب مقرر گردید . و در همان ایام
 بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد . و فرمان رفت که
 یک از اقارب خویش را با جمعی در بلد برهانپور گذاشته خود
 بهم مرچوه بردارد . خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه درمال
 در اندامی محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
 هزار سوار بتاخمت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شناخته مواقع
 و قریات هوالی راجگده و ضافات کندانه را آتش زده بسیاره
 از قصبات را پسال نهم و غارت ساخته بمعسکر فیروزی معاودت
 نمود . و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود . و در
 سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

و در سال دهم بنظم سوبه برار رخصت یافت . پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید . و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهی استسعاد یافته بنظم سوبه آله آباد دستوری یافت . تاریخ وفاتش معلوم نشده . حمید خان پسر او بجرات و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود . سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت *

• دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فردرس آشیانی بخدمت دیوانی سرکار ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزارگی ذات دوسد و پنججاه سوار و تفویض خدمت دیوانی سوبه پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت . چون آثار دیانت و امانت او در کارها هر روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستر باضافه صد و پنججاه سوار و تقرر دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهند از تغیر رای کامیداس نامور شد . سال نهم باضافه در صد سوار افتخار اندر خدمت و سال یازدهم پس ازان (که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی شد . و پادشاهزاده محمد شجاع با احتمال آمدن شاه صفی دارای ایران دران حدود بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزاده پهلوان عزت برافروخت . سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیح منصب ازان از تغیر عاقل خان عنایتی الله سر بلندی

اندروخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی
صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح
گودیده بود) نامیه بخش را منور گردانید - سال هفدهم باضافه
پانصدی بین الاقربان تفرق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب در هزاری هفتصد سوار ببلندرتبگی گرائید - سال بیست
و یکم چون دیوانی صوبجات برای زایان مقرر گشت او احرام عتبه
خلعت بسته جبهه طالع را نورآگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده
مراد بخش باظهار ناراضامندی نسبت برای ایان پرداخت)
سال بیست و دوم نام برده بجای مشارالیه بدیوانی هر چهار صوبه
علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور
بعضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش
تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری
شد) از بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ
می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قاصت
قابلین آراسته و سال نهم ازان کار معزول گودیده سال شانزدهم
مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری بتراجه هستی را
برکند - پسرانش دیوانکن و شیرافکن و دستم بخلاص مائمی سرافراز
شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیح
و خطاب معتمد خان چهارم عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز
بمنصب در خور سرافرازی داشتند .

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواری است - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جادو اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشارالیه در زمرا کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول رهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته باز سال فرمان تفویض قاعه داری احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال درم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بدوقخانه خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی عمل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احوال ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر ترکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهدیله و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هنگامی (که ساخت اجیر مضرب خیم بادشاهی
بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهذیل^(۲) و سانوله^(۳) و سایر
مذمکدهای آن نواحی را مهمل و مهمل ساختم - ۴۴ صد و چند
کس از راجپوتیه پای جهانک استوار کرده یکی جان بدر نبرد
در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
و نود هجری ردیعت حیات سپرد - ۴۵ پسر و یک دختر داشت
نخستین محمد خلیل مخاطب پتریت خان - که احوالش جدا
سخت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیبه
بهره مند خان بخشی کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که
بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی^(۴) خانی یافته - و در سال چهل
و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده
خدمتگاران او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بخطاب
جد مادری خود بهره مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار
شاه چون امر وزارت بدو الفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض
و بصلط سلطنت با اختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذکر قرائت
که داشت مرتقی مرتبه پذیراری گشت - و بعضی کارهای وزارت
بدو متعلق گردید - پس ازان (که بید سودانی کهنه معامل فلک
در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخه [ب] سانور (۳) نسخه [ج] صد و چند کس (۴) نسخه

(۲) و صنف دیگر بروی کار آمدن (خان مذکور بهامپ سال و ممال و عزل
منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا
حسین علی خان ^(۳) از آن چار مرجع بلا رخت سلامتی بمامن دکن
کشید - و در اورنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب
غزبری (که خان مکان بپهرومند خان مرحوم داده بود) مدتی
گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاء رسید حفظ
خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بحیار نمود - و قلعه داری
ازک را (که بجز انرا حاصلی نداشت) تقویض نمود - پانزده
شازده سال برین موال بصر بود - الحال پسر ازو مانده
جا نشین اوسست - و در قلعه (که ویرانه پیش نیست) می باشد
خان مومی الیه درین حالت هم ^(۴) بسیار خوش طعام بود - پسر ^(۵)
کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و از
دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج
همین علی خان درآمد - اما صبیح داراب خان مرحوم بمیر لشکری
(که از نیاثر میرزا حیدر صفوی بود) نسبت شده - پسر کلانش
عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در
زمانک و متانک ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاء بمحض
رعایت خاندانش چندس در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

(۲) در [بعضی نسخه] و صف دیگر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهرپ *

و دیوانی خود فرمود - درینوقت نیز بعضی کارهای سرکار پدر نامزد
است - مرد پسرک سبک - خدا بیامرزد *

(۲)
• دلیر خان داوزی •

چنگل خان نام - برادر خرد بهادر خان دوهله است - چون
در سال بیستم و یکم م زاج اعلی حضرت از بهادر خان باوصف
خدمات نمایان و تلاشهای شایان در بساط بلخ و بدخشان از جهت
اعمال و قهاری (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماص و خودداری
که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزگ اوزبک سرزده)
منصرف و منزجر گردید سرکار منوچ و سرکار کالپی (که در تیولش
بود - و درازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبه سرکار والا (که
قریب سی لک روپیه بود) ضبط شده فوجداری آن مهال بحقل
خان تغویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات هزار
سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج
پایه اعتبار برافراخته در سال سیم م بهمراهی معظم خان میر جمله
تبعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد
اردنگ زیب بتاخمت و تالان ولایتی عادل شاهیه پردازد *

در زمره دراران محامره قلعه کلیان شاهزاده خود ترقیب افواج
داده بجنگ اعادی برآمد - پسران بهلول خان میانه (که هرارل

(۲) یا داوره زلی باشد (۳) نخل [ب] اردنگزیب بهادر (۴) در [بعضی

نسخه] که در هرارل *

مخالف بودند) با هرادل پادشاهی در آریختن - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورد در آید - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر بار رسید چون مسلح و اویچی بود آسیبه نریداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندر خدمت - و در سلک همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و تباہ اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر مجال خالصه دراز ساخته بود) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بغارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کنگاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب زب گشته در بنرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازوئی بکارزار برکشاید طفلاہ دست و پای زده کشتی سوار روی نوار بسوی پتند گذاشت - و سلیمان شکوه بهمعنائی ظفر (حکوای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چہرہ عزت ہرافر خدمت و پس ازان (کہ سلیمان شکوه حسب الطلمب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتند لوای معارفت افرارخته بتمجیل تمامتر راہی گشت) در نواحی موضع کرہ خہر ہریمت دارا شکوہ و نوار او بجانب لاہور شکیب رہای احوال و تفرقہ پرداز جمعیتش گردید

میرزا راجه جیسنکه (که از پیشگاه خلافت اثنالیقی و کار فرمائی لشکر
 برای رزیش مفوض بود) بمقتضای حال از موافقت او خود را
 کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زندگی دلیر خان را طلبیده
 در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت و موافقت خود را مشروط
 برفتن شاهجهان پور (که آباد کرد بهادر و وطن افغانه است)
 نموده متعهد گردید - که در آنجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم
 آورده هر چه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه
 قبول این کنکش کرد - راجه جیسنکه چون برین معنی آگهی یافت
 و دانست (که دلیر خان از خاصی در بی تجربگی خود را
 از زبان شناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستی
 و مودت که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات
 عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد (که غیر از خانه خرابی او
 و قبیله اش حاصل نداشت) باز آورد - و در عزمی او آوردن بعینه
 عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر
 سلیمان شکوه بذاتر قرار داد مذکور عزم مراجعت دانه آباد نمود
 دلیر خان تمهیدات نموده با راجه جیسنکه در همان منزل ماند
 و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دلیر
 خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیمان پور
 و مترا بنقبیل عتبه عالمگیری چهار دولت برافروخته بافاده
 هزاره هزار سوار بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار و الا رتبه گشای

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمذنب سه هزاره
دایز شده) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد *
و بالجمله دلیر خان بهراهی شیخ میر بهمانپ دادا شکوه
از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دادا شکوه
سر قاسم دزه دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم
در پیش رو داشت) و جابجا توپ و تفنگ^(۲) و سایر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همی بمدافعت و محاربت می گماشت (جنود عالمگیری را
پوش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده
غیب بر صفحه شهید جلوه گر گشت) - که دادا شکوه برخی مردم را
مدافعت و ممانعت همان راجه راجوب بسمت کوکله بهاری
فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند
و با آنها بجنگ در آریختند - دلیر خان از دست راسمی توپخانه
با لوح خود سوار شده لوائی جرأت بجانب آن جسارت کیشان
برالراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده
بار پیوستی - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان
(که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی
پذیرفت - این در قهستن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال
شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام
(۲) نعت [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و تلاشهای
 دایرانه کرده زخم تیر^(۲) بر دست خود خورد - درین اثنا عمداً دیگر
 ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آزارگی سر کرد
 و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت
 بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعین گردید - و دران هنگامه
 (که آزمونگاه دلیری و دلوری بود) بذات خود تلاشهای مردانه
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد
 بعزم عبور از مهاندی (که از انجا دو کوره است - و از بگله گهاک^(۳)
 پایان تو گذر پایای بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج
 مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد
 مدافعت بود) دست بافداختن توپ و تفنگ برکشود - نخستین
 دایر خان بمیان همی و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
 در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف
 ناک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه
 پیکان بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان
 ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرود برده بودند - که نشان پایاب
 باشد - درین وقت بحسب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

زمین بدر زخمی - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد . و چوبها
غلظیده نشان پایاب بر جای خود نماند . بدین سبب سوار
و پیاده بسیار بطعمه امواج نضا غریق بحر هلاکت گشتند - فتح خان
پسر داهر خان دران میدان زخم حیات بسیلاب اجل داد - خان
شاهمت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسیدند - و بکوشش
ولیرانه اعدای را آوارا دشمن آذربای ساخته مجموع توپخانه
آنها را بدست آوردند - و پس از آراستگی شجاع بهرادرلی معظم خان در
تصغیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیدهای شایان نموده
همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از درباری برهما هوتو
(که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبور نمود پوای
شمله گنده رسیدند - آن حصن ست . تین آسمان رفعت - محامره
آن از نیروی قدرت و طاعت ارباب هم عالیه افزون - و ساکنانش
در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از
در جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب
جنوب بطول چهارگروه منتهی میشود بکوهی هر بپسرخ دوار کشیده
و از شمال ناسه کرده بدرهای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را
بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق
بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات
و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه نیک اسلامی چنگور
دران نضا بقدم ثبات در مقام مدافعین ایستاده - از انجا (که محامره

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بصوابدید سهه سالار محاذی
برجه از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کثانی هستی بصی
(۲)
و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ (که بپرچ و باره
صیرسید) از کمال استواری حصار جزگردد ازان بر نمی خاصیت
و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و هر زمینی
بود قلب و خطر ناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای
عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعه
آن قوم غدار دستخوش هلاکت و بایمال خرابی شده کس جان
بصلاحتی ازان درطه نیارند] لاجرم سهه سالار بریکه ازان در دیوار
یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سوان نبرد آئین بدان کار
معین نمود *

اتفاقا یک ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهی بجز برده
و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزی در مقام کینه توزی
شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقتی این قوم
و بر کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج
فیروزی را بموضی میبرم - که از انجا یورش باسانی میسر آید
و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب
جوانمپ آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید
دلیر خان برهنمونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور قیاشیر

صبح بمكانه آورده راه یورش نمود که خندق در آب داشمی
و صعوبت طریق و اجتماع مقهوران پیش از دیگر جوانب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ
و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازی زها کرده روی هوا را از ابر دود
تیره ساختند - و عقبهای باریک از بالای برج و باره شرازه ریز
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دایر خان از وفور
جلالت و قهوج رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نموده فیل سواره
بآب خندق راند - همراهان چون چنین دادرسی از سردار مشاهده
نمودند عرق جرات حرکت نموده دران دستخیز بلا (که پردلان
(وزگار را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربه صعب
در پیوست - اکثری از مهاکراسلام را آن از آسیب زخم فگار و جمعی را
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنجم تیر بدایر خان رسید
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن
بذن شد - خان دلاور با جوق بهای حصار رسیده بدستیاری شجاعت
بهالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آویخت
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل
حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشارالیه بحضور
آمده ناصیه سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال
هفتم بهمراهی راجه چیسنگه باستیصال سیوا بهونمله (که ریشه